

اتهامات دروغین و توطئه های خاینانه ای کبیرتوخی

این جاسوس کهنه کار بخشی از تلاشهای مذبحخانه ای باندهای

رویزیونیست و تسلیم طلب ورشکسته است.

تاریخ تجارب مبارزات انقلابی پرولتاریا و سایر زحمتکشان جهان گواه است که اپورتونیستها و رویزیونیست های رنگارنگ که در پرتگاه ارتداد و بی ایمانی سقوط می کنند؛ سهمگین ترین خیانت را به اندیشه های انقلابی پرولتری و جنبشهای انقلابی پرولتری انجام می دهند. اینها نه تنها به لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی که به لحاظ وجدانی، اخلاقی و شخصیتی سقوط و حشمتناکی نموده و از هیچ خیانتی علیه جنبش انقلابی پرولتری روی گردان نیستند و با دیگر بخشهای بورژوازی و امپریالیسم متحد شده و برضد انقلاب پرولتری و کمونیستهای انقلابی قرار می گیرند. رویزیونیستهاگرچه ظاهرآ افرادی تحصیل کرده و "با فرهنگ" به نظر میرسند؛ اما در حقیقت شیادانی عاری از وجدان انسانی هستند که از انجام هر عمل زشت غیر انسانی، هر نوع خیانت، اهانت و جنایت به کمونیستهای انقلابی، توده های خلق و کشور و بالاخره به بشریت ابای ندارند. این قهقرای فکری و اخلاقی رویزیونیستها و اپورتونیستها را به چنان حالت مسخ شده ای درمی آورد که گاهی حاضرانند به پست ترین و رذیلانه ترین اعمال ضد انسانی تن در بدهند. شما به نوشته های بیش از یکسال موسوی و میرویس محمودی و اکنون کبیرتوخی توجه کنید. به همین محتوی و لحن نوشته اخیر کبیرتوخی دقت نمائید. کبیرتوخی دیگر نه اینک نشانی از ایدئولوژی و فرهنگ مترقی در آن به مشاهده نمی رسد که فاقد اخلاق و شرف و وجدان و حیثیت انسانی است. ملاحظه کنید که در کجای نوشته های این باند جاسوس و خود فروخته صحبت از بحث سیاسی - ایدئولوژیک و یا پاسخ به انتقادات من و دیگر بخشهای جنبش انقلابی پرولتری است؟

رویزیونیستها تا زمانیکه بقدرت دولتی نرسیده اند از هیچ نوع توطئه گری و اتهامات دروغین و خیانت و جنایت علیه کمونیستهای انقلابی دریغ نمی کنند. ولی زمانی قدرت سیاسی رادریک کشور از هر طریقی قبضه کردند؛ اولین اقدام آنها حمله جنایتکارانه و قاتلانانه بر کمونیست های انقلابی است. رویزیونیستها از جمله دشمنان سوگند خورده ای کمونیسم انقلابی و کمونیستهای انقلابی هستند. بین رویزیونیستها و سایر جریانهای سیاسی ای که از طبقات بورژوازی کمپرادور و فئودال و امپریالیسم نمایندگی می کنند نیز تضاد های وجود دارد؛ لیکن این تضادها به لحاظ خصلت انتاگونیستی نیستند و تضاد بین آنها از جمله تضاد درون دسته بندیهای ارتجاعی است. اما تضاد بین توده های خلق و کمونیستهای انقلابی و طبقات ارتجاعی (منجمله رویزیونیستها) و امپریالیسم تضاد انتاگونیستی است.

بعد از کودتای ننگین (7) ثور سال (1357) خورشیدی ما شاهد نحوه بقدرت رسیدن رویزیونیستهای خلقی پرچمی بوده ایم. اینها قبل از آن صحبت از "خلق" و "انقلاب"، "استقلال و آزادی" و "دموکراسی" داشتند؛ ولی از طریق کودتا و به کمک مستقیم یک قدرت خارجی، یعنی سوسیال امپریالیستهای روسی بقدرت رسیدند و بر توده های خلق حاکم شدند. ما دیدیم که باندهای خلقی پرچمی این رویزیونیستهای خروشچفی و نوکروسوسیال امپریالیسم روسی بیش از همه وحشیانه ترین جنایات را علیه منسوبین جنبش دموکراتیک نوین و دیگر روشنفکران مترقی انجام دادند. غیر از افرادی از جریان دموکراتیک نوین که بعد از کودتای ننگین (7 ثور) به دولت مزدور خلقی پرچمیها پیوستند و یا گروه ها و افرادی که به دولت مزدور و اشغالگران روسی تسلیم شدند مانند "ساما" و افرادی هم در درون زندان از اعضای سازمانهای مختلف چپی؛ دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای اشغالگربا تمام توان تا به آخر وحشت و قساوت را علیه منسوبین جریان دموکراتیک نوین و منسوبین جنبش انقلابی پرولتری کشور ادامه دادند و ولی سرانجام دولت مزدور با دیگر قماشها از نمایندگان بورژوازی کمپرادور و فئودالیسم نوکران امپریالیستهای غربی به تنائی و سازش رسیدند.

در اینجا جای دارد که این مطلب را تذکر بدهم: تقریباً همه بخشهای جنبش انقلابی پرولتری و جنبش چپ کشور از اقدام کوتای بالا حصار توسط "سازمان رهائی" در وسط ماه اسد سال 1358 اطلاع دارند که ناکام شد و برای این سازمان به لحاظ تلفات جانی فاجعه به بار آورد و تعداد زیادی کشته شدند و همچنین از اقدام "کودتا- قیام" ساما در ماه جدی سال 1358 مطلع اند. در حالیکه این هر دو سازمان "رهائی" و "ساما" خود را سازمانهای معتقد به "م-ل-ا" می خواندند. ولی دیدیم که خلاف ادعای های لفظی آنها یعنی مبارزه در جهت تشکیل حزب کمونیست و ارتش خلق و تشکیل جبهه متحد ملی را کنار گذاشتند و برای رسیدن به قدرت شیوه ای ارتجاعی کودتا- قیام را در پیش گرفتند. حال این مطلب را مورد بحث قرار می دهیم که بفرض اگر یکی از این کودتا ها موفق می شد (اینکه با در نظر داشت اوضاع و شرایط آن زمان کشور و منطقه و جهان و وجود نیروهای مسلح تشکلات ارتجاعی اسلامی به حمایت امپریالیستها و دولت های ارتجاعی منطقه، دولت مولود این کودتا تا چه مدت زمانی دوام می آورد از تفصیل در این باره می گذریم). در صورت پیروزی یکی از این کودتا ها که در حقیقت هسته مرکزی دولت بعد از کودتار را یکی از این گروه های متذکره "رهائی" و یا "ساما" تشکیل می داد. به یقین که با بقدرت رسیدن طیف رویزیونیستهای چینی در کشور سر هیچ کمونیست انقلابی (که آن عمل کودتاگرانه را مورد انتقاد قرار می دادند) بر تن شان نمی ماند. زیرا در آن وقت افرادی با شخصیت های مریض و دشمن انقلاب و انقلابیون مانند موسوی، کبیرتوخی و میرویس محمودی و دیگر عناصر لومین از همپاله های اینها در دستگاه جاسوسی دولت متذکره به مقام های می رسیدند؛ به یقین که در کشور وحشت بریا می کردند و جنایات هولناکی را علیه توده های خلق و نیروهای انقلابی پرولتری مرتکب می شدند. شاید عده ای از جهان بی خبر این طور فکری کردند که رویزیونیستهای طیف چینی "بهتر" از رویزیونیستهای طیف روسی خواهند بود؛ در حالیکه هرگز چنین نبوده و نیست. زیرا انواع رویزیونیزم به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک -

سیاسی و خصلت طبقاتی یکی هستند. همه شکلی از بورژوازی ارتجاعی و نوکرامپریالیسم دشمن نقابدار توده های خلق و کمونیستهای انقلابی و انقلاب پرولتری هستند.

برگردیم به این مطلب که چرا گروه های رویزیونیستی و اپورتونیستی و تسلیم طلب "سازمان انقلابی"، "ساما- (ادامه دهندگان)" و افرادی از سازمان اپورتونیستی "ساوو" در جریان مدت بیش از یک سال موجی از فحاشیها، توطئه گریها و جاسوسیها را در سطح بی فرهنگ ترین و اوباش ترین افراد علیه فعالین جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) کشور بر راه انداخته و با تمام دناوت و رذالت آنرا ادامه می دهند. از چندین ماه قبل من و دیگر بخشهای جنبش انقلابی پرولتری نقد نسبتاً مفصلی از انحرافات و منجلابهای رویزیونیسم و اپورتونیسم رنگارنگ گروه های مختلف منسوب به جریان دموکراتیک نوین را که طی چهاردهه ضربات شدیدی بر جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) کشور وارد کرده اند، انجام داده و چهره های انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم و تسلیم طلبی راتا حدودی افشا کرده ایم. لیکن گروه های که سالهاست غرق در لجنزار رویزیونیسم و اپورتونیسم و تسلیم طلبی هستند، نقاب بر چهره زده و هنوز خود را "کمونیست" می خوانند و تلاش دارند تا نسل جدید از روشنفکران مردمی و توده های خلق را با استعمال کلمات و جملات "انقلابی" و "مترقی" اغوا کنند. ولی من و دیگر بخشهای جنبش انقلابی پرولتری کشور با درک رسالت مادر دفاع از خط انقلابی پرولتری (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) با این نقد اصولی از رویزیونیسم و اپورتونیسم، نقاب آنها را از هم متلاشی کرده و چهره های کریه رویزیونیستی آنها را برای نسل جدید از روشنفکران مردمی و توده های مردم تا حدی عریان ساختیم. شاید برای عده ای که طی این مدت این جریان را تعقیب کرده اند؛ این سؤال پیدا شده باشد که نقد مواضع و نظریات ایدئولوژیک - سیاسی افراد و گروه های سیاسی چرا این قدر وحشت آور باشد که آنرا با فحاشی و توطئه گری و جاسوسی پاسخ می دهند. باین علت که درد و الم این رویزیونیستها و اپورتونیستهای تسلیم طلب بسیار زیاد بوده و آنها را به سرحد جنون رسانده است؛ زیرا ماهیت خط ایدئولوژیک- سیاسی و هویت ضدانقلابی آنها افشا شده و در حقیقت جهان تخیلی آنها ویران گردیده و چهره ای بورژوائی آنها برای توده های مردم و روشنفکران مردمی و مبارز عریان شده و "اعتبار" کاذبی را که با اغوای توده های خلق برای شان قایل بودند از دست داده اند. و این برای آنها به مثابه بزرگترین مصیبت و بالآخره نقش بر آب شدن رویاهای کاذب و مرگ ایدئولوژیک- سیاسی آنهاست. و این همه فحاشیهای لومپنانه و توطئه گریها و جاسوسیها علیه فعالین جنبش انقلابی پرولتری بمتابه تلاشهای مذبحخانه و آخرین دست و پا زدنهای رویزیونیسم و اپورتونیسم خاصاً رویزیونیستهای مفتضح و ورشکسته ای "سازمان انقلابی"، "ساما- (ادامه دهندگان)" و افرادی از "ساوو" است.

زمانی من به نقد اپورتونیسم و رویزیونیسم و تسلیم طلبی گروه های "ساما"، "رهائی"، "ساوو- املا"، "سا" آغاز کردم و اسناد تسلیمی "ساما" را به دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی منتشر کردم؛ موجی از فحاشی و دشنام و ناسزاگویی و توطئه گری و جعلکاری توسط موسوی یکی از رهبران "ساما- (ادامه دهندگان)" علیه من آغاز شد. تا این وقت همین کبیرتوخی هنوز ظاهراً بامن باصطلاح طبل

"رفاقت" می نواخت و حتی تلفنی به من گفت که این "دشنامهای به تودر حقیقت دشنام بر من است". ولی در عمل در برابر تمام فحاشیها و توطئه گریهای موسوی خاموش ماند. زمانی به کبیرتوخی گفتم که اتهامات و توطئه ها وجعلکاریهای موسوی را خودم پاسخ می دهم تومی توانی فقط فحاشیها و دشنامهای او را محکوم کنی. همینجا بود که کبیرتوخی ماهیت و هویت اپورتونیستی اش را بر ملا کرد و باز هم سکوت اختیار کرد و بعداً عملاً در کنار موسوی و دیگر گروه های رویزیونیستی علیه من قرار گرفت. و باین صورت واضح گردید که کبیرتوخی بنا بر خصلت اپورتونیستی اش که طی شش سال با من آنرا مخفی می کرده است؛ بالاخره در جایگاه اصلی اش یعنی در صف "ساما- (ادامه دهندگان)" و "سازمان انقلابی" قرار گرفت. با این قطع رابطه عنصر فحاش دیگری وارد کارزار توطئه گری و جاسوسی علیه من و دیگر فعالین جنبش انقلابی پرولتاری گردید. و کبیرتوخی که مربی و رهنمای اصلی میرویس محمودی بود؛ فحاشیها و توطئه گریها یش و افشای نام و هویت مرا توسط "موم" این عنصر او باش و جاسوس آغاز کرد. و بالاخره در هفته های اخیر خود کبیرتوخی بصورت علنی وارد کارزار توطئه گری وجعلکاری و جاسوسی علیه ما گردید. اینک فحشنامه و سند جاسوسی و خیانت کبیرتوخی که آنرا بتاریخ 23 جولای در سایت "افغانستان - آزاد" این (مرکز فحاشی و توطئه گری ولانه جاسوسی) به نشر رسانده است.

تذکر: من در برابر این اتهامات و توطئه گریهای ، جعلکاریها و فحاشیهای کبیرتوخی از پاسخ مفصل صرف نظرمی نمایم؛ زیرا طی بیش از یکسال اخیر در برابر این توطئه ها و تهمت های بی اساس گروه های رویزیونیستی و اپورتونیستی و تسلیم طلب مختلف به دفعات پاسخ داده ام و اسناد آن در جنبش انقلابی پرولتاری کشور موجود هستند. در اینجا فقط اکاذیب، جعلکاریها، حماقتها، بی منطقیها و ماهیت افکار و مواضع اپورتونیستی و ضدانقلابی کبیرتوخی و هم اینکه من حیث یک جاسوس کهنه کار علیه جنبش انقلابی پرولتاری و فعالین آن عمل می کند را، توضیح و افشا می نمایم.

توجه کنید: وقتی که یک اپورتونیست توطئه گر و جاسوس به بن بست می رسد و بیچاره می شود؛ چگونه الحاح وزاری می نماید: " **عرض حرمت بی پایان به تمام رزمندگان راستین طیف چپ انقلابی که به (م.ل.ا) و (م.ل) و (م.ل.م) های نجیب، مبارز، باورمندند...**". همین سه سطر صفحه اول نوشته کبیرتوخی نشان می دهد که او چگونه از باورمندان (م-ل-م) استدعا می کند که به "مظلومیت" وی و رفقاییش توجه کنند. در حالیکه این حقه باز شرفباخته توجه نمی کند که همین نوشته اش سراپا توطئه گری و تهمت و فحاشی و جاسوسی است. در حالیکه کبیرتوخی با دوتن دیگر از رفقاییش (موسوی و "موم") چندین ماه است که علیه "مائوئیسم" حملات خصمانه انجام داده و آنرا از جمله طرحات خروشچیف مرتد می گویند و انواع توهین و ناسزابه پیروان "مائوئیسم" نسبت می دهند، علیه فعالین جنبش انقلابی پرولتاری (م-ل-م) جا سوسی و توطئه گری می کنند و به شیوه ای اوباشهای ولگرد فحاشی می کنند. اکنون کبیرتوخی بیشتر مانده دست به دامان (م-ل-م) ها هم شده که به اراجیف و دروغگوئیها و توطئه هایش گوش بدهند. اینک به یکی از نوشته های کبیرتوخی توجه کنید که درباره "مائوئیسم" چه

نظر دارد: «... از آغاز روزهای تجاوز شوروی به افغانستان واژه مائویست را پرچمی ها و خادی ها و خلقی ها در میان مردم بخصوص در درون زندان ها پخش کردند. اینکه طیفی از چپ انقلابی قبلاً مائوتسه دون اندیشه به مائویزم رسیدند که تاکنون موفق نشدم تاریخ و مبدأ چنین استحاله ای را در ایام بر من خواهی بخشید (صفحه (10) بخش (15) جلد سوم "خاطرات زندان")».

در همین مطلب فوق نظر و موضع فکری اپورتونیستی و ضدمائوئیستی کبیرتوخی آشکار است. او مانند دیگر رویزیونیستها بر مائوئیسم حمله می کند و مائوئیسم را "استحاله" اندیشه مائوتسه دون می خواند؛ ولی در جایی دیگر در همین در نوشته اش از اصطلاح "مائوئیسم" سوء استفاده می کند. کبیرتوخی گاهی خود را "م-ل-ا" می نامد؛ ولی مائوئیسم را "استحاله" اندیشه مائوتسه دون می خواند! در حالیکه مائوئیسم مرحله تکامل یافته تر اندیشه مائوتسه دون است. این سنتریست فرومایه و شارلتان شرفباخته در تمام فحاشیها، توطئه گریها و جاسوسیهای موسوی و میرویس محمودی که طی چندین ماه علیه من و دیگر فعالین جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) انجام می دهند و صدها صفحه ربا همین اراجیف و فعالیتهای استخباراتی آنها سیاه کرده و در سایت "افغانستان-آزاد" به نشر رسانده اند؛ کبیرتوخی در پشت پرده ای این سناریوی خاینانه قرار داشت و اکنون با مظلوم نمائی و ژست "آدم بی ضرر"، این فحاشیها و جاسوسیها را به "گپ و گفتی بین رفقای موسوی و "موم" و (ما) خلاصه کرده است! "آفرین" بر تو کبیرتوخی که جرئت می کنی با چنین وقاحت و چشم پارگی دروغ بگوئی و کتمان حقیقت کنی. تو فکر نمی کنی که شاید عده ای این جریانات را تعقیب کرده باشند و تمام اسناد فحاشی و جاسوسی تو و رفاقت موسوی و میرویس محمودی را در دست داشته باشند؟

وقتی دور فیک کبیرتوخی (موسوی و "موم") در این کارزار توطئه گری، فحاشی و جاسوسی بحد کافی مفتضح شدند؛ گروه های رویزیونیستی "سا" و "ساما- (ادامه دهندگان)" و دستگاه استخباراتی ای که این همه خود فروخته ها به آن خدمت می کنند؛ کبیرتوخی را از پشت پرده به روی صحنه آوردند. وی خواهد که از موقعیت سنی وی و هم اینکه مکار و حیله گتر است و به اصطلاح سند "مظلومیت" (زندان را هم در دست دارد و با مظلوم نمائی در تخریب جنبش انقلابی پرولتری و "بدنام" کردن فعالین جنبش انقلابی پرولتری خدمات بهتری برای استخبارات امپریالیستی می نماید. توجه نمائید که کبیرتوخی چقدر به این ترفندها و شیوه های رذیلانه مهارت دارد. و با کمال بی شرافتی خود را از همه این فحاشیهای و توطئه گریها و جاسوسیها بی اطلاع وانمود کرده و با تمام خفت و دنائت از رذالتهای خود و رفاقتش علیه ما انکار می کند و بدون کوچکترین شرمی دیگران را به "قضاوت" دعوت می نماید! باز هم تکرار می کنم که "مرتجعین بی شرم اند".

دروغگوئی و بی شرمی دیگر کبیرتوخی را توجه کنید: همین نوشته ای «آزمونی از نو و رسالتی دیگر» که بتاريخ 13 جدی سال 1380 به نام دیگری منتشر شده است و موضع ضد مائوئیستی و ضد انقلابی نویسنده ای آن بوضوح آشکار است. من این نوشته را در همان زمان نقد کرده و در یکی از شماره های "راه حقیقت" ارگان سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری) به نشر رساندم. گرچه

من اطلاع یافته بودم که این نوشته از موسوی است و موسوی بعداً آنرا در سایت ("افغانستان-آزاد") به نشر رساند. زمانی که بار دیگر من حیث سند ضد مائونیستی و ضد انقلابی موسوی در نوشته هایم از آن یاد آوری کردم این نوشته را در همین سایت "افغانستان-آزاد" مطالعه کردم ولی در همان فرصت امکان کاپی آن نبود؛ ولی دوروز بعد که خواستم نوشته را کاپی کنم؛ دیدم که نوشته از سایت برداشته شده است و زیر همین عنوان مضمون دیگری را کاملاً متفاوت از متن اصلی، گنجانده بود. و زمانی که مناسبات بین کبیرتوخی و موسوی "تیره" بود؛ کبیرتوخی می گفت که همان نوشته متذکره هم از موسوی است.

کبیرتوخی در صفحه دوم اراجیفنامه اش خاینانه و بی شرفانه به من اتهام "استخباراتی" زده و می نویسد: "... از مدتی بدینسو به خاطری که وی را آنطوری که لازم بود شناختم و دربرآیند سایتش، یعنی "پیام آزادی" و خودش را ترکش کردم....". اینکه عنصری اپورتونیست و این الوقت بنام کبیرتوخی طی شش سال باصطلاح "رفاقت" اش بامن چه انحرافات ایدئولوژیک-سیاسی و چه تزلزلات فکری و بی ثباتی شخصیتی در برخورد هایش در برابر افراد و گروه های مختلف سیاسی از وی به مشاهده رسیده و هم اینکه چگونه افراد و گروه های سیاسی را بروفق منافع سیاسی و شخصی اش بگونه ذهنی مورد قضاوت قرار می داد؛ مشاهده کردم، بحث مفصلی است که در این نوشته گنجایش آن نیست. چنانکه در نوشته ای دیگری هم تذکر داده ام؛ من طی این مدت انحرافات فکری وی را عمدتاً ناشی از عدم آگاهی ایدئولوژیک-سیاسی می دانستم و علایم ضعفهای شخصیتی و روانی وی را ناشی از "فشارهای" روانی درون زندان تصور می کردم. ولی تجربه نشان داد که با گذشت حدود دودهه؛ در حالیکه بخش اعظم این وقت را در کشور کانادا زندگی کرده و از نعمت "رفاه اجتماعی" امپریالیسم کانادا حد اکثر استفاده کرده است اما باز هم همان بوده که هست. لذا اذعان می کنم که من در شناخت از کبیرتوخی سخت در اشتباه بوده ام. و در مدت شش سال آشنائی با وی و اینکه او را قبلاً هرگز ندیده و کمترین آشنائی از سابقه اجتماعی و سیاسی و طرز تفکر و خصوصیات شخصیتی و اخلاقی وی نداشتم و فقط با اعتمادی که بیکی از رفقای جنبش انقلابی کشور که سالهای طولانی همکار دفتر کبیرتوخی بوده است داشتم و او کبیرتوخی را به من معرفی کرده بود؛ دیگر شناخت مرا فقط صحبت های کبیرتوخی از طریق تلفن تشکیل می داد و یکبار هم او را از نزدیک ملاقات کرده ام. البته ضرب المثلی است که می گویند "شکافتن دل ذره اتم آسان است و شناخت از شخصیت واقعی افراد کاری بس مشکل"! خاصتاً اپورتونیست های درون جنبش چپ و علی الخصوص افراد نفوذی دشمن در درون جنبش انقلابی پرولتری. از تفصیل بیشتر درباره ای این موضوع هم می گذرم و فقط این قدر می گویم چنانکه در عمل ثابت شد که کبیرتوخی به لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی یک اپورتونیست مسلکی و تمام عیار و به لحاظ شخصیتی و اخلاقی یک دروغگوی بی حیا و یک توطئه گر خاین و جا سوس و یک لومین فاقد نجابت انسانی است.

تا قبل از آنکه درک نمایم که کبیرتوخی درخفا با موسوی در مائونیسم ستیزی هم نظر است، کمتر گمان می بردم که او در فحاشیها و توطئه گریها و فعالیت های استخباراتی موسوی علیه من و دیگر فعالین جنبش انقلابی کشور سهم داشته باشد. ولی ثابت شد که وی در این کارزار فحاشی و توطئه گری و جاسوسی با

موسوی و میرویس محمودی علیه من و دیگر فعالین جنبش انقلابی پرولتری "م-ل-م" مستقیماً سهم داشته است. گرچه زمانی کبیرتوخی نوشته های "خاطرات زندان" خود را در سایت "پیام آزاد" به نشر می رساند چند نفر از منسوبین جنبش دموکراتیک نوین و حتی موسوی {زمانیکه روابط او با کبیرتوخی "تیره" بود} به من گفتند که این آقا (کبیرتوخی) که چماق تسلیم طلبی و برجسب "جاسوسی" را بدون ملاحظه بر فرق همه می کوید؛ خودش در زندان علیه رفیقش شهادت داده و تسلیم دشمن شده و با خاد زندان همکاری داشته است تا از مرگ نجات یابد. و اکنون دیگر هیچ شک و شبه ای وجود ندارد که بر اساس سوابق کبیرتوخی و رفقای جاسوس اش اینها عامل "کوانتل پرو" هستند که حتی چند مورد از نوع توطئه های آن در این اراجیف نامه کبیرتوخی به ملاحظه می رسد. کبیرتوخی این احمق فکرمی کند که هر قدر توطئه و دروغ را بزرگتر بگوید "تأثیرش بیشتر است!"؛ در حالیکه برعکس کبیرتوخی هر چه بیشتر خود را مفتضح ساخته است. تمام ادعاهای کبیرتوخی علیه من و عضو دیگر جنبش انقلابی پرولتری در این نوشته بر اساس همان شیوه های جاسوسی و توطئه گری و "بدنام کردن" افراد توسط منابع رسانه ای وابسته به بخشهای مختلف استخبارات کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی عیار شده است. و ما در آینده هر چه بیشتر چهره های کثیف این نواله خورهای امپریالیسم و ارتجاع را افشا می کنیم.

مواردی که چندین بار در نوشته هایم درباره ای کبیرتوخی تذکر داده ام؛ موضوع دروغ گوئیها، جعلکاریها و توطئه گریهای وی است. حال توجه کنید که کبیرتوخی چگونه شناخته است که من "استخباراتی" هستم؟! کبیرتوخی زمانیکه جلد دوم خاطرات "زندان" خود را فرستاد که در سایت بگذاریم و چون موسوی این عنصر ضدانقلاب و جاسوس را که قبلاً شناخته بودم؛ در مقدمه کتاب کبیرتوخی مطلبی نوشته بود؛ و نشر نوشته ای چنین عنصر ضدانقلابی و عامل شناخته شده خاد سابق و امپریالیسم خلاف خط مشی نشراتی "پیام آزادی" است؛ لهذا از گذاشتن آن در سایت امتناع کردم. زمانی کبیرتوخی سبب آنرا جویا شد برایش گفتم که موسوی رویونیست تسلیمی و یک ضدانقلاب و دشمن "مائوئیسم" است. بعد از آن او رابطه اش را با من و سایت "پیام آزادی" قطع کرد. و عملاً توطئه گری و فحاشی و جاسوسی را در اتحاد با موسوی و "موم" علیه من شدت بخشید تا که اکنون بگونه آشکار فحاشی و توطئه گری و خدمات جاسوسی اش را برای سرویسهای استخباراتی امپریالیستها علیه من و دیگر فعالین جنبش انقلابی پرولتری انجام می دهد. در حالیکه خود کبیرتوخی چندین دفعه درباره ای همکاری موسوی با سپاه پاسداران رژیم اسلامی و خونخوار ایران و جاسوسی با این رژیم صحبت کرده است. و حتی اینرا هم گفت که موسوی چندین بار از من خواسته است تا با استفاده از رابطه ای من با چریکهای فدائی خلق ایران زمینه ملاقات وی را با اشرف دهقانی رهبر این گروه فراهم کنم و چون من به موسوی اعتماد ندارم؛ لذا از این کار سر باز زدم و چریکهای فدائی خلق را هم از این موضوع مطلع ساخته ام. کبیرتوخی در همین اراجیفنامه اش بار دیگر ادعای دروغین اش را علیه من مطرح کرده است. که گویا من گفته ام که "تمام نویسندگان و همکاران سایت "افغانستان - آزاد" جاسوس اند"؛ در حالیکه من در پاسخ به توطئه نامه

قبلی توخی در این زمینه توضیح داده ام. ولی توخی باز هم این مطلب را مانند "توهین" به رهبران جنبش مقاومت برایش "پیراهن عثمان" ساخته است تا ترحم عده ای را جلب نماید.

کبیرتوخی در صفحه سوم توطئه نامه اش مرا متهم کرده است که شهدای "ساوو" را بدون کاربرد کلمه "زنده یاد" و "شهید" نام می برم و همچنین مدعی شده است که گویا من از رهبران جنبش "نفت" دارم! از اینکه دروغگوئی مانند اپورتونیسیم درسرشت کبیرتوخی عجین بوده، روشن است. درحالیکه اسناد مادر جنبش انقلابی پرولتری کشور وجود دارند که زمانی نام شهدای جنبش انقلابی را برده ام کلمه "شهید" و یا فقید را برای آنها بکار برده ام و نسبت عبارت "نفت داشتن از رهبران جنبش" بر من از طرف کبیرتوخی بسیار بیش مانده است. درحالیکه من به آن عده از رهبران و اعضای جنبش دموکراتیک نوین و جنبش انقلابی پرولتری که در راه آزادی خلق و میهن از سلطه امپریالیسم و ارتجاع جانهای خود را فدا کرده اند؛ عمیقاً احترام دارم و به مبارزات انقلابی آنها ارج می گزارم. و این دینی است که آنها بر ما دارند. ولی درباره ای آنانیکه با اپورتونیسیم و رویزیونیسم و تسلیم طلبی های شان به جنبش انقلابی پرولتری کشور ضربه زده و خیانت کرده اند، طور دیگری نظر دارم. اما احترام و ارجمندی من به اعضای جنبش انقلابی ماهیتاً از "احترام" کبیرتوخی و همپاله های "رهائی" و "سامانی" اش تفاوت کیفی دارد. و شیوه ای برخورد کبیرتوخی و همپاله هایش به شکل دیگری همان شیوه ای " و اشهید" گونیهایی مرتجعین جمهوری اسلامی ایران و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی افغانستان است.

کبیرتوخی و دیگر همپاله هایش برای استنثار تسلیم طلبیها و انحراقات ایدئولوژیک-سیاسی و تخریبکاریهای شان علیه جنبش انقلابی پرولتری کشور خود را در لافاه ای "ستایش" عراق آمیز از شهداء جنبش چپ پنهان می کنند. این شیوه های عوامفریبانه ایست که قماشهای دیگر گروه های ارتجاعی در جهت فریب توده های نا آگاه خلق از آن استفاده می کنند. چنانچه کبیرتوخی همیشه در نوشته هایش با سوء استفاده از خون شهدای این تشکیل، از سازمان " پرافتخار " ساوو یادی کند! در حالیکه بعد از شهادت تعدادی از اعضای مرکزی "ساوو"، آقای "سمندر" رهبر و همفکران او هر چه بیشتر تشکیل "ساوو" را در مرداب سنتریسم و رویزیونیسم "ساوو- املا" غرق کردند. و اگر "ساوو" افتخاری هم داشت در وجود آن افراد بود نه تحت رهبری "سمندر" و کبیرتوخی و دیگر هم قماشان آنها.

کبیرتوخی طی بیش از بیست سالی که از زندان رها شده کمترین برخوردی به خط سنتریستی "ساوو" و رویزیونیسم "ساوو- املا" نکرده است. و هنوز هم از سازمان " پرافتخار " ساوو" یاد کرده و مدعی است که یک "م-ل-ا" است. صرف نظر از همه مسایل همین ادعای "م-ل-ا" بودن با خط سنتریستی رویزیونیستی "ساوو-املا" در تضاد کامل قرار دارد. از جهت دیگر طی این مدت بارها درباره ای این موضوع صحبت کرده است که "سمندر" (ه.م) یک روز صبح وقت بی خبر از دیگر رفقای محل اختفای هیئت رهبری "ساوو" رادر شهر کابل ترک کرده و به فاصله کمی از آن اعضای خاد خانه را مورد حمله قرار داده اند و باقی اعضای رهبری "ساوو" را دستگیر کرده اند. و همچنین روی این موضوع تأکید کرده است که ظاهر قریشی با نام مستعار (قاری) عامل نفوذی خاد در "ساوو" "سمندر" راتا رسیدن به

پاکستان کمک کرده و با او همیشه در رابطه بوده است. ولی کبیرتوخی تا امروزه خط اپورتونستی رویونیستی "ساوو-املا" رانقد کرده و نه هم درباره موضوع رابطه "سمندر" و "قاری" در "ساوو" چیزی نوشته است.

در همین صفحه کبیرتوخی وانمود می کند که کلمه "مهمی" را در نوشته قبلی ام یافته است که گویا من کلمه "مرشد" رانسبت به رابطه "موم" و کبیرتوخی ندانسته بکاربرده ام. نه خیر آقا! رابطه تو و میرویس محمودی نه بر مبنای روابط انقلابی که به شیوه ارتجاعی "مرشدی و مریدی" است. از جانب دیگر از کلمه "مرشد" تنها مفهوم مذهبی مستفاد نمی شود بلکه کلمات (رهنما و رهبر) رانداعی می نماید. تو در حالیکه مدعی هستی که "موم" رفیق ایدئولوژیک - سیاسی تو است. و اینرا هم می گوئی که "هیچ کس مسئولیت نوشته ای دیگری را نمی پذیرد" که همین را هم دروغ می گوئی. بسیار خوب؛ ولی این مسئولیت اخلاقی رانسبت به "موم" داشته و داری که زمانی میرویس محمودی این لومپن هرزه علیه ما فحاشی و جاسوسی می کند و اتهامات بی بنیاد بر من و دیگر فعالین جنبش انقلابی پرولتری وارد می کند) چیزهای که تو آنها را دیده و دانسته انکار می کنی) و هرآنچه به ذهن مریض وی خطور می کند و یا تو موسوی بخورد وی می دهد، علیه ما بکار می برد. شما "جناب توخی صاحب"! که مدعی آگاهی انقلابی "م-ل-ا" هستید و گاهی هم ادعای اخلاق "انقلابی" می نمائید لازم نبود و یا اخلاق "انقلابی" شما ایجاب نمی کند و یا با احساس مسئولیت اخلاقی به وی می گفتی که "رفیق! فحاشی و توهین کارهراوباش و لومپن و هرزه و ولگرد کوچه بازاری است و با ارتجاعی ترین سیاست نیز همخوانی ندارد. و همچنین افشای نام و هویت و آدرس مخالف سیاسی، جاسوسی محسوب می شود و عمل زشت و ضدانقلابی و خیانت است. آقای توخی! صرف نظر از همه ادعاهای دروغین سیاست "انقلابی" ات همینقدر شعور و فراست و اخلاق انسانی نداشتی که میرویس را از فحاشی و جاسوسی علیه فعالین جنبش انقلابی پرولتری مانع می شدی! در حالیکه اینرا می میدانی که "موم" زره به زره گفته هایت را انجام می دهد. زمانی که هنوز نقاب از چهره ای اپورتونستی ات دور نشده بود و بین من و تو رابطه رفاقت سیاسی وجود داشت و روزی نبود که در تلفن شیدانه از "صداقت دوستی" ات حرف زنی! (که گاهی این گونه اظهارات به من شک تولید می کرد) تو نوشته های "موم" را که بسیار ابتدائی به نظر می رسید به من می فرستادی و بار بار به من گفته ای که میرویس نوآموز است باید او را کمک کنیم و بمن هم این اجازه را تو و خود "موم" دادید که نوشته های وی را اصلاح و ویراستاری نمایم. من چندین بار کلمات موهن و دشنام و ناسزار از نوشته های "موم" حذف کردم و روزی تلفنی بوی گفتم که مدعیان سیاست انقلابی پرولتری از فرهنگ انقلابی و مترقی پیروی می کنند و دارای اخلاق پرولتری هستند و باید سعی کنند تا خود را تغییر دهند تا به انسان نوین تکامل کنند. و دشنام و فحاشی کاربائین ترین سطح و لایه های اجتماعی و عناصر منحط ارتجاعی است. کبیرتوخی که در این صفحه مظلوم نمائی می کند و ما را مورد حملات خصمانه قرار می دهد. اگر کبیرتوخی حد اقل شرافت انسانی می داشت "موم" را طی چندین ماه از فحاشی های کوچه بازاری و افشای نام و هویت و آدرس ما منع می کرد. اینست راه و رسم کسانی که

مدعی اعتقاد به اندیشه‌ها و فرهنگ و اخلاق انقلابی پرولتری اند. کبیرتوخی در ارجیفنامه اش با آنکه مدعی ایدئولوژی و سیاست "انقلابی" شده است؛ لیکن سعی میکند تا با مغلطه همه فحاشیهای موسوی و "موم" و خودش را علیه ما یک قلم انکار کرده و جنبش چپ را خصوصاً بقول وی "طیف انقلابی" رابه قضاوت در زمینه دعوت کرده است! این منتهای دیده درائی این انسان مفلوک است که فرق بین یاوه و حقیقت رانمی داند.

کبیرتوخی در صفحات (6 و 7) ارجیفنامه اش کلمه "جاسوس" و جاسوسی یعنی صفت مشخصه خودش و رفقاییش موسوی و "موم" را توضیح کرده است. این عامل کوانتل پرو و خادم امیرپالیسم مرا متهم به جاسوسی می نماید؛ درحالیکه خود جاسوسی اشرا بدفعات در همین نوشته اش هم ثابت ساخته است. و محتوی این صفحات بر تمام ادعاهای من و دیگر فعالین جنبش انقلابی مبنی بر فحاشی، توطئه گری و جاسوسی کبیرتوخی صحه می گذارد. علاوه کبیرتوخی در این صفحات جوهر اصلی شخصیت اشرا نمایان کرده و به لحاظ شخصیت و اخلاق فرد لومپنی است که تن به هر نوع پستی داده و می دهد. در هر سطر این دو صفحه از نوشته خصایص لومپنی اش نمایان است. و محتوی این چند پاراگراف اعراضی را متبارز می سازد که کبیرتوخی دارای کسر شخصیت است و اثرات روانی اش بشکل عقده های حقارت همیشه او را آزار می دهد. و این فحاشیها و هتاکیها و اتهامات بی بنیاد و اتهام استخباراتی علیه ما فقط موقتاً کبیرتوخی را به لحاظ روحی تسکین می بخشد. کبیرتوخی که فاقد وجدان و شرف و فردی است که دروغگوئی و تهمت زنی و توطئه چینی از خصوصیات بارز آنست. با بررسی همین نوشته، اوبه لحاظ شخصیت و اخلاق و فرهنگ فرد لومپنی است که حاضر است تن به هر نوع پستی بدهد. محتوی این نوشته ها اعراض و علایمی را نشان می دهد که باید شخصیت کبیرتوخی در یکی از مراحل حساس زندگی اش دچار صدمات و ضربات شدیدی شده باشد که اثرات ناگوار روانی آن بشکل عقده های حقارت او را شدیداً آزار می دهد و گاهی در برابر مخالفین اش فوران می کند. این گونه بیماران شخصیتی در عرصه سیاسی با سطح آگاهی علمی نازل چون در برابر مخالفین از استدلال منطقی عاجز می مانند؛ لذا برای اینکه خود را از این مخمصه برهانند به فحاشی و هتاک و اتهامات بی بنیاد متوسل می شوند تا گویا خود را لحظه ای از این درد ورنج آزار دهنده برهانند! بعد از آن بصورت گذری دچار افوریا می شوند و خود را پیروز میدان مبارزه تصور می کنند. کبیرتوخی چون یک اپورتونیست و رویزیونیست است و برای رسیدن به مقصد حاضر است به هر نوع دنائت و رذالتی تن بدهد. کبیرتوخی کمترین اهمیتی به ارزشهای اخلاقی انسانی نمی دهد و فاقد شرف انسانی است؛ لذا هر لحظه حاضر است که ناموس سیاسی اش را به حراج بگذارد. تمام فحاشیها و هتاکیها ی که کبیرتوخی بر من گفته و هرنسبتی که این عنصر پست و فرومایه در این صفحات نوشته اش بر من داده است، هزار بار دوباره بخودش رجعت می دهد. همچنین اینرا هم می گویم که اگر کبیرتوخی هزار بار ناموس فروش سیاسی نبود، چنین نسبتی را به من نمیداد. کبیرتوخی این خود فروخته با استعمال این الفاظ بیش از پیش ثابت ساخت که یک لمپن سفله و هم سطح موسوی و میرویس محمودی است.

کبیرتوخی این جاسوس خود فروخته درپراگراف اول صفحه (7) فحشنامه اش اتهام می زند که "گویا من درپاکستان ازطرف سازمانهای (CIA و MI6 و موساد) مصئونیت و امتیازات مادی و معنوی داشته ام و آنهم دربدل اقامت دایمی و کار!" گرچه لزومی به تذکر نیست؛ این موضوع به همگان معلوم است که من دریک کلینیک صحی کار می کردم و خانم من دریکی ازکمپهای مهاجرین افغان دریک مکتب ابتدائی برای فرزندان مهاجرین تدریس می کرد؛ لیکن آقای کبیرتوخی در "زندان" طبق گفته خودش پول فراوانی به دسترس داشته و طبق گفته دیگرزندانها ازآزادیهای معینی برخوردار بوده است. ومحترمه خانم شان هم ازمعاش و امتیازات رتبه اول ماموریت و دیگر امتیازات مادی ازطرف حکام خلقی پرچمی و خادی ها "بهره مند" بوده است. کبیرتوخی درهمین صفحه نوشته اش به خانم من نیز توهین کرده است. درحالیکه وی هیچ گونه دخالتی درسیاست ندارد. و این توهین کبیرتوخی هم ناشی از بی شخصیتی و بیستی و خصلت و فرهنگ لومینی وی است. اوباهمان فرهنگ اوباشی اش به وی دشنام داده است. چون این رویونیست تسلیمی و خود فروخته به خانم خودش احترامی قایل نیست؛ لذا دیگرزنان را مورد اهانت قرار می دهد. درحالیکه (رحیمه توخی) فعالیت سیاسی می کند درگذشته عضو "سازمان رهائی" بوده و بعداً به عضویت "ساوو" درآمده است و رفیق سیاسی کبیرتوخی نیز هست. چندی قبل نوشته ای از وی درسایت "افغانستان- آزاد" به نشر رسید که غیرمستقیم (بدون نام گرفتن) ما را مورد دشنام و اهانت قرار داده و از حملات خصمانه و خاینانه ای رویونیستها "سازمان انقلابی و" ساما- (ادامه دهندگان) "علیه فعالین جنبش انقلابی پرولتری دفاع کرده بود و علاوه بر برابر فحاشیها و جاسوسیهای آنها دسته گلی به آنها اهداء کرده بود. با وجود آن هم چون به احترام اینکه وی یک زن است و متأسفانه حتی زنانی که در تشکلات رویونیستی و اپورتونیستی فعالیت می کنند تحت سلطه مردسالارانه قرار دارند؛ لذا به این نوشته اش پاسخ ندادم. اینرا باید تذکر دهم که اهانت کبیرتوخی به خانم من ریشه در فرهنگ و تفکر فئودالی کبیرتوخی دارد. و چون در جوامع فئودالی و نیمه فئودالی و نیمه مستعمره زن از جمله مستملکات طلق مرد به شماری رود و این نوع بردگی زن به مرد زیر لافاه "ناموس" پنهان می گردد. لذا "لومپن روشنفکرها" مانند کبیرتوخی و موسوی زنان مخالفین سیاسی شانرا مورد اهانت و فحاشی قرار می دهند تا گویا بدین وسیله آنها را به عقب نشینی وا دارند! البته در کشورهای سرمایه داری شکل بردگی زن و ستم مردسالارانه متفاوت است.

در مورد دیگر من هرگز با شیخ آصف محسنی ملاقات نکرده ام و فقط اورا غیابی می شناسم. اما در مورد صبغت الله مجددی قرینه ای وجود دارد که کبیرتوخی عامل "کوانتل پرو" توطئه اش را بر مبنای آن شکل داده است. من زمانی در پشاور درخواست کار در شفاخانه مربوط به تنظیم صبغت الله مجددی دادم. درخواست مرا هم صنفی ام داکتر (م.ا) "عضو سازمان رهائی" که در شفاخانه "تنظیم حضرت مجددی" کار می کرد از طریق پسر صبغت الله مجددی به پدرش فرستاد. دوز بعد داکتر (م.ا) گفت که نتیجه منفی است. یک هفته بعد یکی از هم صنفیهای دوران مکتب که با تنظیم صبغت الله مجددی رابطه داشت بمن گفت که: زمانی بچه حضرت درخواست تورابه پدرش داد اود در دفتر بود و از حاضرین ولایت مربوطه

پرسان کرد که کدام شما این داکتر را می شناسید؟ یکی از باشندگان ولایت مربوطه ما گفت بلی! " شعله ای" است. بعد از آن مجددی از پذیرش درخواست خودت خود داری کرد. ومن زمانی این موضوع را برای توخی گفته بودم. این بود موردی که من از صبغت الله مجددی " امتیازات" دریافت می کردم. زهی بی وجدانی وبی شرافتی یک کودن! موضوع دیگر: کبیرتوخی اتهام می زند که من در بدل "اقامت دایمی" در پاکستان "جاسوسی" می کردم. شما تصور کنید که زندگی در پاکستان برای مهاجرین افغانستان چه لزومی به اقامت دایمی داشت تا کسی بخاطر آن برای استخبارات (امریکا، انگلیس، موساد و دولت پاکستان)"جاسوسی" کند؟ در حالیکه میلیونها تن از مردم ما بایک ورق شناختی پاس بیش از سی سال است که در پاکستان زندگی می کنند. اینکه کبیرتوخی خود بقلم خودش سند افتضاح اش را نوشته است، جای خوشی است.

کبیرتوخی در صفحه (7) توطئه نامه اش چنین اتهام می زند: "... حین کار و بار استخباراتی در جبهه (...); بنابراین اعتراف زبوانه خودت در یک فضای به اصطلاح خودمانی؛ بعداً طبق اطلاعیه ای که از جانب مرکز پیکار برایت رسد (رسید)، با جنرال روسی وارد مذاکره شده جبهه چند نفره پیکار را به جنرال جنایتکار روسی سپرده و خود بسوی... شتافتی؛ 14 سال جاسوسی در پاکستان در بدل اقامت با امتیاز داشتن مصئونیت از جانب انجوها و....).

من دقیق زیادی رادر جستجوی واژه ای در فرهنگ فارسی مصرف کردم تا در مورد این اتهام کبیرتوخی واژه ای را پیدا کنم که بتواند حماقت و کودنی و لاشعوری این شرف باخته را افاده کند، ولی نیافتم. دیگر هیچ شک و شبه ای وجود ندارد که کبیرتوخی از عوامل "کوانتل پرو" است. و ملاحظه می شود که هر چه که به وی دیکته کرده اند بدون اینکه آنرا تحلیل و تجزیه کرده و درباره ای آن فکر کنند بروی کاغذ آورده است. بقول معروف این امر نیکی است و هر قدر دشمن احمق باشد به فایده است. آیا کدام احمق حاضر می شود که اسرار "خیانت ملی" خود را برای کبیرتوخی و یا فرد دیگری بگوید! در حالیکه اسناد موثق از تسلیمی "ساما" به دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی وجود دارند؛ ولی آنها حاضر نمی شوند که آنها را به پذیرند! به هر صورت: با هزار هزار فرض محال اگر من در چنان موقعیتی که کبیرتوخی از "تسلیم طلبی و خیانت ملی" برای من به تصویر کشیده است، قرار می گرفتم؛ ممکن نبود که این مسئله به دلایل مختلفی طی سی سال مخفی بماند:

1. برای تسلیم گرفتن بقول وی یک جبهه " چند نفره" هیچگاهی جنرال روسی خود را به خطر نمی انداخت، آنها در یک منطقه کوهستانی دور افتاده که حدود ده ها کیلومتر از مرکز شهر فاصله داشت و بفرض اگر جنرال روسی در آن منطق می آمد حتماً آن فاصله را توسط هلیکوپتری می کرد و تانکها و زره پوشها و گارد حفاظتی از طریق زمین با وی می آمدند و مردم محل از دوست و دشمن آنها را می دیدند.

2. معمولاً برای تسلیمی جبهات دولت مزدور در منطقه محفل برپا می کرد و از هوا خواهانش در منطقه دعوت می نمود.

3. در منطقه جبهات تنظیمهای احزاب اسلامی وجود داشتند که قوماندانهای آنها از جمله مخالفین و بعضاً از دشمنان سرسخت ما بودند. و اگرچنین کاری صورت می‌گرفت موضوعی می‌شد برای افشا و کوبیدن ما و منسوبین جریان دموکراتیک نوین.
4. این جبهه اکثریت قاطع آن متشکل از توده های مردم بودند و چگونه ممکن بود که آنها را به آسانی مانند "گوسفند" به جنرال روسی تسلیم کرد.
5. آیا هیچ کسی در این حدود سه دهه پیدا نشد که از این ماجرای "تسلیمی" پرده بردارد تا که کبیر توخی با جنرال روسی ارتباطی سابقه اش در زندان ارتباط برقرار کرد و این موضوع را از وی جویا شد؟.

در حالیکه با تسلیمی "ساما" به دولت مزدور خلقی پرچمی و اشغالگران روسی در سال 1360 از طعنه و کنایه و دشنام اعضای تنظیمهای اسلامی خاصاً جمعیتی ها در بازارهای ایران گشت و گذار کرده نمی‌توانستیم. چون این عمل بنام شعله ایها تمام شده بود. و چون ما همواره خیانتها و جنایات تنظیمهای ارتجاعی اسلامی را افشامی کردیم آنها همیشه در جستجوی پیدا کردن نقاط ضعف و اشتباهات و انحرافات ما بودند تا آنها را برای بدنام کردن ما در نزد توده های مردم سند و دست آویز قرار دهند.

نه آقای توخی! این رفقای "ساما" نی‌انت بودند که جبهات "ساما" را در شمالی و هرات به دولت مزدور و اشغالگران روسی تسلیم کردند. بلی! اگر بگوئی که در مراسم امضای پروتوکول تسلیمی ساما در هوتل کابل و تسلیمی قطعات نظامی ساما از جمله غند (700 نفری سنگین) که موسوی رفیق "مبارز" ات مسئولیت سازماندهی و انسجام امور کندکهای غند تسلیمی سنگین را بعهده داشت و با شعبات مختلف خاد در ارتباط بوده است)؛ شاید جنرال (ک. گ. ب) روسی در مراسم آنها شرکت کرده باشد. کبیر توخی این خاین خود فروخته طوریکه معلوم می‌شود به لحاظ عقلی و شعوری و تفکر در تجزیه و تحلیل قضایا مشکل دارد و صرف نظر از همه ردالتها و خیانتهايش در جعل چنین موضوعی کودنی و حماقت اشرانیز به اثبات رسانده است. ما در این باره بدفعات صحبت کرده ایم و همه تشکلات و افراد منسوب به جنبش دموکراتیک نوین و جنبش انقلابی پرولتری از این موضوع اطلاع دارند که آن جبهه چگونه مورد ضربت یکی از تنظیمهای اسلامی قرار گرفت و تعدادی از اعضای سازمان ما خلع سلاح شدند (که از جمله یک تن آنها در کانادا تشریف دارد) و ما بعداً مجبور به عقب نشینی از آن جبهه شدیم. من مطلب فوق رانه بخاطر دفاع از خود (زیرا کسی را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است)؛ بلکه آنرا به منظور افشای هر چه بیشتر چهره ای پلید کبیر توخی نوشته ام که خوشبختانه در این نوشته خودش خود را رسوا و مفتضح ساخته است.

30 جولای 2013

(پولاد)